

تأثیر متقابل سیاست‌های مالی و پولی بر انتخابات

محمد توسلی غرجستانی*



چکیده

انتخابات موضوعی است سیاسی، اما متأثر از عوامل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و از جمله اقتصادی. همان‌سان که سیاست‌های مالی و پولی بر جهت‌دهی و تغییر افکار عمومی در زمان رأی‌دهی و پس از آن نقش دارند، خواسته و مطالبات همگانی در تدوین پالیسی‌ها و اعمال سیاست‌های مختلف اقتصادی اثرگذار است. سیاست‌های مالی به اقداماتی گفته می‌شوند که توسط مقامات یک کشور، در جهت تأثیرگذاری بر سطح تعادل درآمد و تقاضای ملی برای تحقق اهداف اقتصادی، با استفاده از ابزارهای در اختیار، می‌تواند مخارج عمومی دولت را افزایش داده و از سوی دیگر، با وضع انواع مالیات می‌تواند درآمد دولت را تحت تأثیر قرار دهد. اعمال سیاست‌های پولی با هدف کنترل تورم، مهار رکود، ایجاد رونق اقتصادی و اجرای سیاست‌های انبساطی و انقباضی پولی جهت کاهش نرخ بیکاری، تعدیل نرخ بهره، کنترل حجم نقدینگی، تعیین شرایط اعطای تسهیلات بانکی و اتخاذ سیاست‌های ارزی، می‌تواند متأثر از خواسته‌ها و مطالبات رأی‌دهندگان باشد و همین‌گونه می‌تواند بر جهت‌دهی و جلب نظر آنان در زمان انتخابات اثر مثبت داشته باشد. تدوین

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

سیاست‌ها و استراتژی مالی و پولی دولت‌ها و همچنین ارائه برنامه‌های مبتنی بر آن در آستانهٔ مراجعه به افکار عمومی، می‌تواند میزان مشارکت مردمی در انتخابات و همراهی آنان با سیاست‌های انتخاب‌شدگان، از جمله سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی، آنان را در فرای انتخابات، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، تحت تأثیر قرار دهد.

واژگان کلیدی: انتخابات، سیاست‌های مالی، سیاست‌های پولی، مشارکت عمومی، اقتصاد سیاسی.

پیش درآمد

گزینش و دموکراسی در هر کشور، از جمله کشورهای در حال انکشاف، یک مقولهٔ ملی، بیان‌گر رشد سیاسی، شایسته‌سالاری و تمثیل مشارکت مردم-هرچند با شدت و ضعف- در فرایند دولت-ملت‌سازی می‌باشد. انتخابات همواره به عنوان تجلی ارادهٔ ملی و بروز حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، در نظام‌های اجتماعی شایسته‌سالار، از اهمیت بس‌شایان در نزد تحلیل‌گران و استراتژیست‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌باشد. هرچند از ابعاد گوناگون می‌توان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متغیرهای مختلف اقتصاد بر انتخابات و بالعکس را بررسی کرد؛ از قبیل تأثیر تصمیم و امور سیاسی بر مقولات، متغیرها و برون‌دادهای اقتصادی؛ مثل افزایش یا کاهش نرخ مالیات، تورم، بیکاری، ایجاد اشتغال و افزایش میزان تولید و درآمد سرانه، یا تأثیر پول و تزریق آن بر نتیجه و برون‌داد انتخابات و اعطای قدرت و اختیار تصمیم‌گیری به افراد دارای امکانات مالی مناسب اما فاقد تخصص در زمینهٔ دولت‌داری، قانون‌گذاری و نظارت کارآمد و یا نقش کمک‌های دولتی، سکتور خصوصی و منابع خارجی و تأثیرگذاری آن بر سرنوشت و برآیند نهایی انتخابات را می‌توان نام برد؛ لیکن در نوشتهٔ کنونی، تنها به بُعد تأثیرگذاری سیاست‌های مالی و پولی، از منظر اقتصاد کلان، بر انتخابات و میزان مشارکت مردم، مورد بحث و واکاوی قرار خواهد گرفت؛ اما تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این مقولات بر هم از ابعاد و شاخص‌های دیگر؛ مانند شاخص‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی، پژوهش و مجال دیگر را می‌طلبد.

در نوشته کنونی تلاش می‌گردد در حد امکان رابطه سیاست‌های انبساطی و انقباضی مالی و پولی دولت و بخش عمومی با انتخابات، به مثابه اقتصاد سیاسی، در کشور مورد توجه قرار گیرد- هرچند به خاطر شرایط گذار و پسمانزه در کشور، بسیاری از تئوری‌ها و راهکارهای موجود به طور طبیعی و کامل در افغانستان قابل انطباق نمی‌باشند؛ اما می‌توان از آن‌ها به صورت یک عامل تأثیرگذار در انتخابات آینده نام برد.

سیاست‌های مالی و پولی دولت‌ها بر میزان مشارکت مردمی در انتخابات و همراهی آنان با سیاست‌های انتخاب‌شدگان، از جمله سیاست‌ها و استراتژی‌های اقتصادی در فرای انتخابات، جهت اعمال هر نوع اصلاح و از جمله اصلاحات اقتصادی و در نتیجه تقویت رابطه میان دولت و ملت، نقش مهمی دارند. از این رو، این بخش از میان بخش‌های دیگر، در نوشته کنونی مورد توجه قرار گرفت و برجسته گردید. مسائل و سیاست‌های اقتصادی در بسیاری از کشورها چنین اثرگذاری را در انتخابات دارند. در آمریکا، یکی از بزرگ‌ترین دموکراسی‌های دنیا، نیز نقش مسائل و سیاست‌های اقتصادی بسیار برجسته است؛ چنان‌که در انتخابات سال ۲۰۱۲ م، کاندیدای حزب جمهوری‌خواه، «میت رامنی»، در برابر «باراک اوما»، تلاش کرد که تمرکز جامعه رسانه‌ای و به تبع آن، توجه رأی‌دهندگان آمریکا را به سمت مسائل اقتصادی معطوف نماید؛ زیرا وی به خوبی آگاه بود که دغدغه اصلی رأی‌دهندگان آمریکایی همیشه مسائل مرتبط به وضعیت اقتصادی است و هر زمان^۳ که شرایط اقتصادی در زمان انتخابات مساعد باشد، قاعدتاً رأی‌دهندگان به فرد مستقر در کاخ سفید برای دومین بار نیز رأی خواهد داد. (دهشیار، ۱۳۹۱، ۳)

۱. سیاست‌های مالی (Fiscal policies)

سیاست‌های مالی به تمام اقداماتی گفته می‌شود که توسط مقامات یک دولت در جهت تأثیرگذاری بر سطح تعادل درآمد ملی، برای تحقق اهداف و مقاصد اقتصادی، اتخاذ می‌گردد. از جمله مهم‌ترین ابزارهایی که دولت در این رابطه در اختیار دارد، می‌توان مخارج عمومی و انواع مالیات‌ها و درآمد دولت را نام برد. دولت جهت تطبیق سیاست‌ها و اهداف مورد نظر خود،

از دو نوع سیاست می‌تواند بهره جوید: (۱) سیاست مالی انبساطی؛ (۲) سیاست مالی انقباضی. دولت می‌تواند با افزایش سطح مخارج؛ از قبیل تسریع تطبیق پروژه‌های انکشافی یا کاهش درصد مشخصی از مالیات‌ها، در جهت افزایش درآمد ملی اقدام نماید. در اصطلاح اقتصادی، این سیاست را سیاست مالی انبساطی گویند. از سوی دیگر، دولت قادر است از طریق اخذ مالیات‌ها و افزایش نرخ آن، به نحوی در فعالیت‌های اقتصادی دخالت نماید و از این طریق درآمد ملی و میزان آن را کاهش دهد. اتخاذ این نوع سیاست، که منجر به کاهش درآمد مردم می‌گردد، را سیاست مالی انقباضی می‌نامند.

سیاست مالی دولت می‌تواند با استفاده از مجموع ابزارهایی که در این زمینه وجود دارد، طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی را در جهت صحیح یا غلط هدایت نماید. «تنظیم بودجه متعادل» در زمینه هزینه‌های عادی و انکشافی، با هدف رشد و توسعه اقتصادی، کنترل نرخ تورم، کاهش نرخ بیکاری، ایجاد اشتغال و حمایت از سکتور سرمایه‌گذاری، نمونه‌ای از این نوع سیاست‌ها می‌باشد.

بر مبنای تئوری اقتصاد کلان (Macro-Economic)، چگونگی تأثیر سیاست‌های مالی؛ یعنی استفاده از تغییرات مخارج دولتی و مالیات‌ها، را نیز می‌توان بر تعادل کلی اقتصادی از طریق سیستم منحنی‌های IS^۱ (تعادل در بازار کالاها و خدمات) و LM^۲ (تعادل در بازار پول) ملاحظه کرد. در بخش مربوط به استخراج منحنی IS، یا تعادل در بازار کالا و خدمات، این منحنی با میزان پس‌انداز ارتباط دارد. دولت از طریق تأثیر بر میزان مصرف ملی (مخارج بخش دولتی و خصوصی و خانواده‌ها) بر بنیاد مخارج و مالیات‌ها، می‌تواند با تغییر نرخ پس‌انداز، باعث تغییر و جابه‌جایی مکان منحنی IS شده و در سطح تعادل درآمد ملی در جهت تحقق اهداف اقتصادی تأثیر بگذارد.

تئوری‌های کلان انتخابات به دو تئوری عمده (نظریه چرخه اقتصادی و تئوری گزینش سیاست‌های کلان حزبی) بر می‌گردد. بر بنیاد نظریه چرخه‌های اقتصادی، هر چرخه دارای

1. Investment and Saving Equilibrium.

2. Liquidity preference and Money supply equilibrium.

دوران رونق، اوج رونق، رکود و بحران است. رأی‌دهندگان بر مبنای موقعیت و عملکرد اقتصادی نامزدها و احزاب آنها، به ارزیابی و موقعیت موجود می‌پردازند. در این راستا، آخرین وضعیت اقتصادی موجود در جامعه، بر تصمیم‌گیری افراد در باره نامزد، حزب یا گزینه انتخابی مورد نظر اثر تعیین‌کننده دارد. چرخه‌های اقتصادی، سازوکار اقتصاد و انتخابات را از سه زاویه مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. اثر وضعیت اقتصادی پیش از انتخابات بر رأی مردم؛

۲. تعیین زمان انتخابات بر اساس دوره‌های اقتصادی؛

۳. ایجاد چرخه اقتصادی مثبت پیش از برگزاری انتخابات توسط دولت موجود (احمدی، ۱۳۸۹، ۶).

تحولات اقتصادی پیش و زمان انتخابات می‌تواند تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر جلب آرای رأی‌دهندگان و میزان مشارکت مردم داشته باشد. دولت‌ها می‌توانند از طریق ابزار و امکانات اعمال سیاست‌های مالی و پولی که فعلاً در اختیار دارند یا بعداً در اختیار خواهند داشت (گروه غیر حاکم)، بر روند شکل‌دهی و جلب «اعتماد» مردم نقش بنیادی داشته باشند. مهم‌ترین ابزار سیاست‌های مالی عبارت‌اند از:

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

ابزارهای اعمال سیاست‌های مالی

مهم‌ترین ابزار سیاست‌های مالی بر اساس فرمول کلی، تولید (درآمد) ناخالص داخلی به قیمت بازار ($GDP^1 = C + I + G + NX$) می‌باشد. هریک از عناصر بالا، عبارت‌اند از مصرف خانواده‌ها (C)، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی (I)، مخارج دولت (G)، خالص صادرات (X) (فرجی، ۱۳۸۸، ۳۰). هم‌چنین می‌توان از کمک‌ها و پرداخت‌های انتقالی دولت به مردم؛ مثل معاش بازنشستگی، معاش یا بیمه بیکاری و سایر پرداخت‌ها، جهت رفاه عمومی و اخذ مالیات‌ها (T) به عنوان ابزار اعمال سیاست مالی نام برد.

1. Gross Domestic Product.

یک) مصرف/C: مصرف به عنوان هزینه‌های خصوصی یا شخصی می‌باشد که شامل هزینه‌های معمول هر خانواده می‌گردد. مصارف مواد غذایی، پوشاک، منازل رهايشی، هزینه‌های آموزشی و صحتی در محاسبه تولید ناخالص داخلی در نظر گرفته می‌شود. هرچه میزان کم‌تری از درآمد خانواده‌ها به مصرف شخصی اختصاص داده شود، به همان میزان، نرخ پس‌انداز ملی و در نتیجه سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد؛ زیرا درآمد خانواده‌ها یا مصرف می‌شود و یا پس‌انداز، که این رابطه را می‌توان به صورت زیر نشان داد: $y = c + s$. یعنی درآمد قابل تصرف افراد یا به مصرف (C) اختصاص داده می‌شود و یا پس‌انداز می‌گردد (S). (همان، ۶۴) و از سوی دیگر، فرض بر این است که هرچه پس‌انداز می‌شود، به سرمایه‌گذاری اختصاص داده شده و از چرخه فعالیت اقتصادی خارج نمی‌شود.

به‌طور کلی مصرف خانواده‌ها در سه دسته طبقه‌بندی می‌شود:

کالاهای بادوام و سرمایه‌ای: مانند موتر، مبلمان، یخچال، تلویزیون و کامپیوتر هنگامی که خریداری شد، انتظار می‌رود که چندین سال طول بکشد تا جایگزین شوند.

کالاهای غیر بادوام و مصرفی: اجناس با طول عمر کوتاه‌تر که نیاز به تعویض مکرر دارند. این اقلام شامل چیزهایی مانند پوشاک و مواد غذایی می‌باشند.

خدمات: آیتم‌های غیر ملموس؛ مانند تکت برای رویدادهای ورزشی، کنسرت‌ها، مسافرت‌های تفریحی و استفاده از خدمات آموزشی و بهداشتی.

نکته قابل توجه این‌که اگر درآمد خانواده‌ها به هر دلیلی افزایش یابد و به همان اندازه سرمایه‌گذاری و همچنین تولید کالاها و خدمات افزایش نیابد، این امر منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و تورم می‌گردد.

دو) سرمایه‌گذاری / I: در این مورد، I به طور خاص نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری در کسب و کار و تشبثات اقتصادی خرد و کلان بوده و شامل هزینه‌های سرمایه‌گذاری؛ مانند به‌دست آوردن تجهیزات برای کارخانه و یا خرید نرم‌افزار کامپیوتر جدید مورد نیاز برای فعالیت‌های تجاری

و تولیدی، می‌باشد. هم‌چنین هزینه‌های خانواده‌ها برای ساخت یا خرید منازل رهائشی جدید در این طبقه گنجانده شده است.

سه) **مخارج دولتی / G:** هزینه‌های دولت به دو دسته تقسیم می‌شوند: (۱) ارائه خدمات عمومی؛ مانند صحت و درمان عمومی و آموزش همگانی. (۲) مخارج برای کالاها و اقلام سرمایه‌ای با طول عمر قابل اندازه‌گیری؛ مثل ساخت شاهراه‌ها، نیروگاه‌های تولید و خطوط انتقال برق، موزیم‌ها و پارک‌های ملی. در برخی موارد پرداخت‌های مستقیم انتقالی، به‌سان پرداختی‌ها برای رفاه شهروندان و تأمین نیازمندی‌های آنان، از طریق سوسایدی و کوپن و مزایای بیمه بیکاری، نیز جزو هزینه‌های دولتی به‌شمار می‌آید.

به‌سخن دیگر، امروزه دولت‌ها دیگر یک ژاندرم نیستند که وظیفه آن‌ها تنها استقرار نظم و اجرای قانون و دفاع از مرزها در برابر خارجیان باشد؛ بلکه امروزه دولت‌ها دولت رفاه نامیده می‌شوند و همین امر باعث شده است تا وظایف و مکلفیت‌های دولت به‌طور سرسام‌آوری افزایش یابد. مهم‌ترین سبب که باعث افزایش مخارج دولتی می‌گردد، عبارت‌اند از:

افزایش جمعیت و گسترش مرزها؛

رشد وظایف دولت علاوه بر وظایف ذاتی آن، می‌بایست در بهره‌برداری بهینه از منابع ملی، رشد اقتصادی و کاهش نابرابری اقتصادی نیز تلاش ورزد؛

افزایش قیمت‌ها و بالارفتن سطح هزینه خدمات عمومی؛

افزایش ثروت ملی و در نتیجه بالارفتن سطح استاندارد زندگی که منجر به افزایش مخارج دولت می‌گردد؛

افزایش قدرت پرداخت مالیات شهروندان؛

جنگ و جلوگیری از جنگ و تأمین امنیت شهروندان؛

ارائه خدمات مطلوبیت عمومی؛

گسترش خدمات اجتماعی (توانایان‌فرد، ۱۳۸۶، ۸۳۸).

هرچند هرکدام از گزاره‌های فوق، نیازمند توضیح بیشتر و دقیق‌تر می‌باشد؛ لیکن در مجال کنونی به آن پرداخته نشده و در فرصت و زمان دیگر واگذار می‌گردد.

چهار) خالص صادرات ($NX = X - M$): خالص صادرات؛ یعنی صادرات منهای واردات، رابطه مثبت و مستقیم با تولید (درآمد) ناخالص داخلی دارد. به سخن دیگر، X یعنی مجموع ناخالص صادرات کالاها و خدمات، هنگام محاسبه تولید ناخالص داخلی یک کشور لحاظ می‌شود. این مورد هم‌چنین، شامل کالاها و خدمات از پیش انتخاب‌شده برای صادرات به کشورهای دیگر نیز می‌گردد. M یعنی مجموع واردات ناخالص اقلام مصرفی - به خصوص مصرف بخش خصوصی و هزینه‌های دولت - شامل کالاها و خدماتی می‌باشد که ممکن است از کشورهای دیگر وارد شوند؛ بنابراین، همه کالاها و خدمات وارداتی به کشور باید از جمع کل هزینه‌ها تفریق شود. کسرکردن کل واردات از کل صادرات، به صادرات خالص منتهی می‌شود و این رقم در محاسبه تولید ناخالص داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرد و در مجموع رابطه‌اش با تولید ناخالص داخلی یک رابطه مثبت است.

پنج) مالیات و سوبسایدی (T): یکی از مهم‌ترین منابع عایداتی دولت‌ها و ابزار اعمال سیاست‌های انبساطی و انقباضی مالی، درآمد مالیاتی است. دولت می‌تواند انواع مالیات را از درآمد شهروندان کشور؛ مثل کارمندان بخش دولتی، سکتور خصوصی، بخش صنعت و از ارائه‌کنندگان خدمات اخذ نماید. هم‌چنین، در برخی موارد، دولت‌ها مکلف است که جهت تأمین حداقل معیشت و رفاه شهروندان، به آن‌ها بیمه بیکاری، معاش تقاعد یا سایر کمک‌های بلاعوض با هدف تأمین رفاه جامعه داشته باشند. در یک اقتصاد متعادل روابط پیشین به گونه‌ای زیر ترسیم شده است:

$$C + I + G = Y = C + S + T$$

یا همان GNP Y در این رابطه، Y همان GNP یا

GDP است؛ اما سمت چپ معادله تولید ناخالص ملی / داخلی مصرف بخش خصوصی (C)، سرمایه‌گذاری (I) و مخارج بخش عمومی (G) است. طرف راست این معادله که نیز از سه آیتم تشکیل شده است، مصرف بخش خانواده‌ها (C)، پس‌انداز (S) و مالیات (T) است. اعمال

سیاست مالی در هر طرف معادله می‌تواند تولید ناخالص ملی و تقاضای کل جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و دیدگاه مثبت یا نگاه منفی آن‌ها را به یک پروسه ملی - مثل انتخابات - شکل دهد.

نقش سیاست‌های مالی بر انتخابات

همان‌طور که گفته شد، سیاست مالی به پالیسی‌ای گفته می‌شود که از طریق ابزارهای فوق و تغییرات در بخش هزینه‌ها و درآمدها، به اهداف معین اقتصادی نایل گردد. البته هدف از اعمال سیاست‌های مالی و پولی در کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای رو به انکشاف تا حدودی متفاوت است. هدف فوق در کشورهای صنعتی، به طور عمده، بر برطرف ساختن تورم، رفع کساد و رکود اقتصادی و رسیدن به اشتغال کامل متمرکز می‌باشد؛ در حالی که برای کشورهای در حال انکشاف، هدف عمده سیاست‌های مالی و پولی را رشد اقتصادی، افزایش درآمدهای دولتی و عرضه کل در اقتصاد تشکیل می‌دهد.

انتخابات در کشورهای دموکراتیک بر شاخص‌های اقتصادی یک کشور؛ مانند رشد اقتصادی، رشد درآمد سرانه، میزان اشتغال و بیکاری و مقدار تورم تأثیرگذار است؛ زیرا برنامه‌ریزی درست و عقلانی اقتصادی و اجرایی کردن آن در جامعه می‌تواند در یک بازه زمانی مشخص اثرگذاری خود را به خوبی نشان دهد. با برنامه‌های علمی و روش‌های هدفمند، توانایی‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی معطل مانده می‌تواند با مکانیزم‌های مختلف و با هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی گوناگون به منصفه ظهور برسد. ویژگی یک برنامه عملیاتی و مفید، برنامه‌ای است که بتواند با کم‌ترین هزینه و استفاده حداقلی از امکانات، بیش‌ترین کارایی و تولید را در جامعه به وجود آورد.

برخی از دولت‌مردان برای جلب افکار عمومی و افزایش مشارکت مردم در انتخابات، پیش از زمان برگزاری انتخابات، در داده‌ها و متغیرهای اقتصادی دست‌کاری می‌نمایند؛ به گونه‌ای که در آستانه انتخابات، اقتصاد از یک رونق و پویایی خاصی برخوردار می‌گردد. غالباً عنصری در اقتصاد با نتیجه انتخابات مرتبط به نظر می‌رسد؛ اما در اکثر موارد، این عنصر همان عنصری

نیست که در گذشته بسیار مهم به نظر می‌رسیده. اقتصاد هر عنصری را در بر می‌گیرد: از مالیات‌ها، تورم، بیکاری، تراز پرداخت، کسری بودجه و سطوح و روندهای رونق گرفته تا متغیرهای ذهنی‌تر، روانی‌تر و قابل بحث‌تری نظیر «اعتماد». (ریچاردز، ۱۳۹۰، ۲۸۳) این‌گونه است که عنصر یا عناصر تأثیرگذار بر انتخابات توسط نامزدان انتخاباتی برگزیده شده و روی آن به عنوان شعار محوری و کلیدی تأکید خاص صورت می‌گیرد.

با توجه به شرایط گذار افغانستان و این‌که تا کنون جلب و جذب آرا نه بر بنیاد برنامه‌ها و پالیسی‌های احزاب و نامزدان؛ بلکه بیش‌تر بر مبنای سمتی، قومی و مذهبی می‌باشد، بنابراین، ممکن است بخش عمده‌ای از شاخص‌هایی که در کشورهای دیگر نقش بنیادی در جهت‌دهی افکار عمومی؛ به‌ویژه در زمان انتخابات و مراجعه به آرای توده‌ای دارد، در حال حاضر در کشور ما منطبق نباشد؛ اما نشانه‌هایی - هرچند ضعیف - حاکی از آن است که ذائقه مردم آهسته، پیوسته و به تدریج، در صدد تغییر از آرای کتله‌ای به سمت آرای سنجیده‌شده و برنامه‌محور می‌باشد.

هرچند ممکن است بسیاری از نامزدان هیچ علاقه و نسبتی با برنامه‌های منسجم در زمینه‌های مختلف، از جمله سیاست‌های مالی و اقتصادی، نداشته و یا توانایی و درک آن را نداشته باشند؛ اما به‌خاطر جلب نظر مردم، خود را یک شخص دارای برنامه نشان داده و تا حدودی می‌کوشند که حداقل‌های ادبیات بحث مورد ضرورت را بیاموزند و مورد استفاده قرار دهند.

بنابراین، افکار عمومی در تدوین برنامه‌ها و استراتژی‌ها نقش بسیار برجسته و ممتاز دارند؛ زیرا هیچ نامزدی نمی‌خواهد در زمان تبلیغات و کمپاین انتخاباتی، از رقیب یا رقیبان خود در ارائه برنامه‌ها و سیاست‌ها، برای فردای انتخابات، پس بماند. از این رو، گاهی برخی از نامزدها در تشخیص مصداق برنامه‌های اعلام‌شده و گاهی در حوزه اختیارات و کاری خویش، دچار اشتباه شده و از اجرای برنامه‌ها و پالیسی‌هایی با مخاطبان خود سخن می‌گویند، که دقیقاً نه در صلاحیت کاری فردای آن‌ها قرار دارند و نه از توان لازم در این حوزه برخوردارند. اتخاذ چنین مواضع مقطعی و موضعی، در راستای جلب توجه افکار عمومی صورت می‌گیرد و بس.

ارتباط سیاست‌های مالی با انتخابات و میزان مشارکت‌کنندگان و یا انتخابات با سیاست‌های اقتصادی و مالی نامزدها، یک ارتباط دوسویه و دینامیک است. توده مردم و استفاده‌کنندگان از خدمات و کالاها در برابر متغیرهای تورم، بیکاری، ایجاد اشتغال، آموزش رایگان، دسترسی به امکانات صحتی و درمانی و تهیه مسکن مناسب و ارزان‌قیمت، حساسیت ویژه دارند؛ اما تولیدکنندگان و متشبهان اقتصادی در برابر نرخ بهره بانکی، میزان مالیات، حمایت‌های قانونی از تولیدات داخلی، کاهش تعرفه گمرکی کالاهای صادراتی و افزایش وضع تعرفه بر کالاهای وارداتی، که مشابه آن‌ها به نحوی در داخل کشور تولید می‌گردد- به استثنای بازرگانانی که از خارج کالا وارد می‌کنند- وجود یا بهبود زیرساخت‌های صنعتی از خود واکنش نشان می‌دهند. این کنش و واکنش، هرچند با شدت و ضعف در میان همه رأی‌دهندگان وجود دارد؛ اما هرچه میزان باسوادی، تعالی، تبادل، آمیختگی فرهنگی- اجتماعی و دسترسی به امکانات زندگی عصری و پیش‌رفته بیشتر باشد، این کنش‌ها و واکنش‌ها در مسیر درست خویش قرار خواهند گرفت. از این رو، شهروندانی که در شهرهای بزرگ ساکن هستند، به مراتب انتخاب‌شان دقیق‌تر، سنجیده‌تر و برنامه‌محور هستند تا شهروندانی که در شهرهای کوچک و دهات زیست می‌نمایند.

مهم‌ترین شاخص‌های سیاست مالی که می‌تواند بر انتخابات تا حدودی در کشور ما تأثیرگذار باشند، عبارت‌اند از:

یک) فقر و بیکاری

افغانستان هرچند از لحاظ داشتن منابع و معادن طبیعی غنی است؛ اما دولت‌های گذشته- به دلیلی- نتوانسته‌اند از این پتانسیل در پیشرفت کشور استفاده درست نمایند. این‌که چرا چنین چیزی اتفاق افتاده است، دلیل یا دلایلی متعددی دارد که می‌بایست در جای خود مورد توجه قرار گیرد. فقر و بیکاری غالباً یک رابطه خطی و مستقیم دارد و در عین حال این دو پدیده با افزایش جرم و جنایت و بزهکاری‌های اجتماعی و اخلاقی نیز رابطه مستقیم و مثبت دارند.

هرچه میزان بیکاری در یک کشور یا ناحیه بیشتر باشد، به همان میزان، فقر نیز بالا خواهد

بود و بر مبنای چنین منطق است که همیشه میزان فقر در نواحی روستایی و دهات بیش از مناطق شهری است.

به سخن دیگر، هرچند در تمام سطوح مختلف و لایه‌های اجتماعی افغانستان فقر وجود داشته؛ اما در مناطق روستایی معضل فقر به صورت گسترده و فراگیر، به خاطر نرخ بیکاری بالا، وجود داشته و دارد. شناخت ویژگی‌های فقر روستایی، معیارها و خصوصیات آن، جهت هرگونه برنامه و تدابیر انکشافی، با هدف کاهش فقر و دسترسی فقرا به کالاهای اساسی و ضروری و تأمین درآمد مطمئن برای آنان، لازم می‌باشد.

بر اساس یافته‌های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و هم‌چنین تحقیق و گزارش وزارت اقتصاد در سال ۱۳۸۹، تحت عنوان «وضعیت فقر در افغانستان» و گزارش سازمان سیای آمریکا (CIA World Factbook) در سال ۲۰۱۱ م، میزان فقر در افغانستان ۳۶ درصد می‌باشد. بر اساس یافته‌ی گزارش دوم (گزارش وزارت اقتصاد)، میزان فقر در میان جمعیت روستایی و کوچ‌نشین به مراتب بیش‌تر از مناطق شهری می‌باشد. بر اساس این گزارش، میزان فقر در دهات و قریه‌جات ۳۶ درصد، در میان کوچی‌ها ۵۴ درصد و در مناطق شهری ۲۹ درصد می‌باشد (وزارت اقتصاد، ۱۳۸۹، ۲۳). سطح فقر در مناطق روستایی، ۸۴ درصد فقر در سراسر کشور را تشکیل می‌دهد؛ زیرا بیش از ۷۶ درصد مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کنند. در مناطق روستایی بیکاری فصلی بسیار قابل توجه و بالا است؛ به طوری که متوسط ۴۰ درصد خانواده‌های روستایی در فصل زمستان هیچ‌گونه درآمدی از طریق کشاورزی و زراعت، که منبع اصلی درآمد آنان را تشکیل می‌دهد، ندارند. میزان بیکاری نیز میان شهر و روستا تفاوت بالایی را نشان می‌دهد؛ مثلاً درصد بیکاری در مناطق شهری ۲۲ درصد است؛ در حالی که میزان بیکاری در روستاها ۵۳ درصد می‌باشد (توسلی غرجستانی، ۱۳۹۴، ۷۵).

با توجه به مطالب بالا، برنامه‌های انتخاباتی نامزدان می‌توانند با رویکرد کاهش فقر و بیکاری؛ شاخص‌هایی که در یک زندگی نسبتاً مناسب از لحاظ اقتصادی، ایجاد اشتغال، تأمین نیازمندی‌های اولیه شهروندان از قبیل کمبود کالری، کمبود پروتئین، افزایش نرخ باسواد،

کاهش میزان نیروی کار کودک، رعایت تناسب در بخش کارآفرینی و اشتغال از لحاظ جنسیت و جندر، افزایش میانگین سال‌های دسترسی به مکتب و تحصیلات عالی، دسترسی به آب آشامیدنی و صحتی، دسترسی خانواده‌ها به انرژی برق و سایر نیازمندی‌ها تدوین گردند و می‌توانند هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی تأثیرگذار باشند.

به سخن دیگر، رابطه مستقیم میان برنامه‌های مفید و عملگرانه انتخاباتی مبارزه با فقر و بیکاری، ایجاد اشتغال و دسترسی به امکانات یک زندگی مناسب، با میزان افزایش مشارکت مردم در انتخابات وجود دارد.

دو) رشد اقتصادی

رشد و انکشاف در هر جامعه مرهون عوامل پیچیده، ناهمگون و گاه متضاد است. لازمه پیشرفت و توسعه‌افتگی در هر کشور، در گرو عوامل و شاخص‌های اقتصادی، منابع انسانی و وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی است. در صورت عدم بهبود هر یک از عناصر فوق، پیشرفت و انکشاف به صورت ناقص و گاهی به صورت عقیم و غیر کارا محقق خواهد شد. شرط لازم پیشرفت هر جامعه و ملتی، در ابعاد گوناگون، توسعه و رشد اقتصادی می‌باشد.

به عبارت دیگر، توسعه سیاسی و اجتماعی بدون توسعه و پیشرفت هدف‌مند آموزشی و علمی محقق نمی‌شود و پیشرفت امور آموزشی و علمی بدون توسعه و رشد اقتصادی امر ناممکن به نظر می‌رسد؛ بنابراین، می‌توان گفت که توسعه و پیشرفت اقتصادی در انکشاف و بهبود تمام مؤلفه‌های فوق مؤثر بوده و می‌تواند، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، بر آن تأثیر مثبت داشته باشد. از سوی دیگر، رشد تولید ناخالص داخلی بیان‌گر رفاه بوده و سطح معیشت مردم را نشان می‌دهد. هرچه میزان تولید ناخالص داخلی یک کشور افزایش یابد، به همان میزان، متوسط رفاه و دسترسی به امکانات نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین، تدوین برنامه‌ها و سیاست‌های مالی که رشد و انکشاف اقتصادی را به دنبال داشته باشند، به مثابه عوامل وادارکننده برای مردم تلقی شده و از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.

در افغانستان، پس از سال ۲۰۰۱ م، فرصت‌های بسیار مغتنم برای رشد و پیشرفت اقتصادی

فراهم شد که، به دلایلی، در طی این ۱۴ سال از فرصت به دست آمده، استفاده لازم و بهینه صورت نگرفت. در سال‌های آغازین پس از ۲۰۰۱ م و سرازیر شدن کمک‌های خارجی و هم‌چنین آغاز رشد اقتصادی از سطح بسیار پایین تولید ناخالص داخلی، یک رشد جهشی و فریب‌دهنده در اقتصاد کشور و به‌ویژه تولید ناخالص داخلی رونما گردید. بر اساس آمار بانک جهانی، نرخ رشد اقتصادی (تولید ناخالص داخلی/GDP) افغانستان در سال ۲۰۰۳، ۲۸٫۶ درصد بود که یک رشد بسیار بالایی را نشان می‌داد. نرخ رشد در سال ۲۰۰۴، ۱۵٫۷ درصد؛ در سال ۲۰۰۵، ۸ درصد؛ در سال ۲۰۰۶، ۱۴ درصد؛ در سال ۲۰۰۷، ۱۱٫۲ درصد؛ در سال ۲۰۰۸، ۱۶٫۲ درصد؛ در سال ۲۰۰۹، ۲٫۳ درصد؛ در سال ۲۰۱۰، ۱۷٫۲ درصد؛ در سال ۲۰۱۱، ۳٫۲ درصد و در سال ۲۰۱۲، ۹٫۵ درصد بوده است که به‌طور متوسط این نرخ رشد در سال‌های منتهی به سال ۲۰۱۲ به صورت نزولی بوده است. (world bank.org) در ۵ سال اول؛ یعنی از سال ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۰۷، به‌طور متوسط، نرخ رشد تولیدات داخلی ۱۵٫۵ درصد بوده و در ۵ سال اخیر؛ یعنی از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲، به‌طور متوسط، ۹٫۶ درصد بوده؛ یعنی در حدود ۶ درصد نسبت به ۵ سال اول از نظر اسمی کاهش داشته است. (توسلی غرجستانی، ۱۳۹۴، ۲۵۴) چنان‌که ملاحظه می‌گردد، هرچه به سال‌های اخیر نزدیک می‌شویم، نرخ رشد اقتصادی به صورت نزولی و کاهنده می‌باشد، که این رقم در سال ۲۰۱۳ به ۳٫۱ درصد و در سال ۲۰۱۴ به ۳٫۵ درصد رسیده است.

با توجه به نرخ رشد اقتصادی در سال‌های آغازین استقرار اداره جدید و سرازیر شدن کمک‌های بین‌المللی، شرایط مناسب جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در کشور فراهم گردید. توقع بر این بود که حداقل رشد اقتصادی کشور در حد دو رقمی باقی بماند؛ اما سیاست تیم اقتصادی دولت گذشته و وزارت‌خانه‌های سکتوری کارآیی لازم را نداشته و نتوانستند از شرایط به‌وجودآمده، برای رشد و پیشرفت اقتصاد افغانستان - آن‌گونه که لازم بود - بر بنیاد استراتژی و پلان‌های میان‌مدت و بلندمدت، در بخش‌های گوناگون اقتصادی و انجام پروژه‌های زیربنایی و افزایش تولید ناخالص داخلی استفاده کارا نمایند.

بنابراین، تدوین و داشتن برنامه‌های اقتصادی منسجم، کارآمد و عملیاتی در انتخابات، که

بتوانند، به صورت مستقیم و غیر مستقیم و فی‌الجمله، بر رشد و انکشاف اقتصادی تأثیر داشته باشند، می‌تواند آرای بخش عمده‌ای از مردم را به سمت و سوی دلخواه هدایت نماید. در بسیاری از کشورها که حکومت بر مبنای آرای مردم شکل می‌گیرد، در ایام نزدیک به انتخابات و تغییر دولت‌ها، بخش‌های گوناگون اقتصاد در برابر متغیرهای کلان و خرد برنامه‌های اقتصادی نامزدان از خود واکنش نشان می‌دهند و گاهی این کنش و واکنش به گونه‌ای است که عناصر مؤثر بر پویایی اقتصاد یک کشور؛ از قبیل تولیدات صنعتی و کشاورزی، خدمات و داد و ستد خارجی و داخلی، را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سه) اشتغال‌زایی و رفاه اجتماعی

رابطه میان اشتغال و رفاه جامعه یک رابطه مستقیم است؛ یعنی هر مقدار که میزان اشتغال شهروندان یک کشور بالا باشد، به همان میزان، دسترسی به امکانات و رفاه نیز بیش‌تر خواهد بود. اما به‌طور معمول کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه از بیکاری، عدم اشتغال و یا اشتغال ناقص رنج می‌برند. گاهی این چالش‌ها به گونه‌ای است که بخش عمده‌ای از نیروی کار واجد شرایط بیکار هستند. در افغانستان نیز هرچند آمارهای رسمی نرخ بیکاری ۳۵ درصدی را بیان می‌کنند؛ اما واقعیت این است که نرخ بیکاری مخفی بیش از ۵۰ درصد است. بر اساس دیدگاه اقتصاددانان در مورد بیکاری و اشتغال، اشتغال ناقص چنین تعریف شده است: «اشتغال ناقص عبارت است از درصد کسانی که کار دارند؛ اما در هفته کم‌تر از یک ساعت کار می‌نمایند». طبق این تعریف، کسانی که در هفته یک ساعت کار نمایند، بیکار گفته نمی‌شوند؛ هرچند جزو اشتغال ناقص محسوب می‌گردد.

از سوی دیگر، هرچه میزان اشتغال بالا باشد، به همان پیمان، میزان رفاه و دسترسی جامعه به امکانات بیش‌تر خواهد بود و هرچه مردم به اشتغال کاذب یا اشتغال ناقص وابسته باشند، به همان میزان، درآمد آنان پایین و متزلزل بوده و دسترسی به امکانات اولیه کم‌تر خواهد بود. اشتغال ناقص ممکن است دلایل متعدد ساختاری، سیاسی، تکنیکی داشته باشد، که هرکدام می‌تواند به نوبه خود میزان بیکاری را افزایش دهد.

در دنیای امروزی، مهم‌ترین اصل در حکومت‌داری خوب، دسترسی شهروندان کشور به امکانات و خدمات گوناگون در حوزه اقتصاد، امنیت، آموزش و عدلی و قضایی می‌باشد. دسترسی به امکانات در حوزه مالی و پولی بدون پیشرفت اقتصادی و داشتن پلان‌های عملیاتی ممکن نیست. به‌سختی دیگر، رابطه اقتصاد و سیاست یک رابطه تنگاتنگ و متقابل در حوزه‌های مختلف می‌باشد که تفکیک تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هریک بر دیگری کاری است بس دشوار. هرچه در یک کشور مقدار کالاها و خدمات بیش‌تر تولید شود، به همان میزان، تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد و به هر میزان تولید ناخالص داخلی افزایش یابد، به همان مقدار، متوسط درآمد سرانه شهروندان افزایش می‌یابد و در نتیجه، به همان میزان، میانگین رفاه و دسترسی به امکانات شهروندان افزایش می‌یابد.

بر اساس آمار و ارقام منتشرشده در سال‌های اخیر توسط نهادهای معتبر بین‌المللی؛ از جمله بانک جهانی، شاخص‌های اقتصادی و رفاه اجتماعی و وضعیت تولید ناخالص داخلی (GDP) افغانستان که از سه بخش عمده زراعت، صنعت و خدمات تشکیل یافته، به گونه زیر بوده است.

تولید ناخالص داخلی (GDP) بر اساس شاخص برابری قدرت خرید (PPP)^۱ در سال ۲۰۱۲ م، ۳۴،۲۹ میلیارد دالر بوده و در جایگاه صد و نهمین کشور دنیا قرار داشته است. البته در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۰ به ترتیب ۳۱،۱۲ و ۲۹،۰۹ میلیارد دالر بوده است؛ اما تولید ناخالص داخلی (GDP) بر اساس نرخ رسمی مبادله ارز در بازار ۱۹،۹۱ میلیارد دالر در سال ۲۰۱۲ بوده است که یک نرخ رشد حقیقی ۱۰،۲ درصد را نشان می‌دهد و از این جهت در جایگاه هشتمین کشور دنیا واقع شده بود. بر بنیاد همین گزارش، در سال ۲۰۱۲ م، تولید ناخالص داخلی سرانه بر اساس شاخص برابری قدرت خرید (PPP)، ۱۱۰۰ دالر بوده که در رتبه دوصد و شانزدهمین کشور در دنیا قرار داشت. هم‌چنین در سال ۲۰۱۱، تولید ناخالص داخلی بر اساس سه سکتور کشاورزی، ۲۰ درصد (بدون تولید تریاک)، صنعت، ۲۵،۶ درصد و خدمات، ۵۴،۴ درصد بوده است. در سال ۲۰۰۴ م، تعداد نیروی کار واجد شرایط کار کشور ۱۵ میلیون نفر بوده که در جایگاه چهل‌امین کشور در دنیا قرار داشت و این میزان در حال حاضر با در نظر داشت افزایش

1. Purchasing Power Parity.

دو درصدی نیروی واجد شرایط کار در سال، به بیش از ۱۸ میلیون نفر رسیده است. توزیع نیروی کار در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بر اساس اشتغال در بخش‌های کشاورزی ۷۸٫۶ درصد، صنعت ۵٫۷ درصد، خدمات ۱۵٫۷ درصد بوده است. بخش زراعت و مالداري با وجود این که نقش ۲۰ فیصدی در تولید ناخالص داخلی دارد؛ اما بیش از ۷۸ درصد نیروی کار در این سکتور اشتغال دارند و کم‌تر از ۲۲ درصد دیگر در بخش خدمات و صنعت. نرخ رسمی بیکاری در سال ۲۰۰۸م، ۳۵ درصد بوده است که از لحاظ رتبه‌بندی در جایگاه یک‌صد و هشتاد و چهارمین کشور دنیا قرار داشته است. این در حالی است که در سال ۲۰۰۵م، میزان نرخ بیکاری ۴۰ درصد بوده است. از سوی دیگر، افراد زیر خط فقر مطلق^۱ ۳۶ درصد در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بوده است (CIA World Fact book, ۲۰۱۳).

از سوی دیگر، بر اساس آمارهای موجود، بودجه ملی (عادی و انکشافی) کشور از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۴، همه‌ساله با یک کسری بزرگ روبه‌رو بوده و به طور میانگین، ۶۴ درصد بودجه ملی در طی این سال‌ها از طریق منابع و کمک‌های خارجی تأمین شده است. کم‌ترین نقش کمک‌های خارجی در بودجه ملی در سال ۱۳۸۹ بوده است (۵۵ درصد) و بالاترین میزان در سال ۱۳۸۲ بوده است؛ یعنی ۷۶ درصد بودجه ملی از طریق منابع و کمک‌های خارجی تأمین شده است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

جدول تأمین بودجه ملی از طریق منابع داخلی و کمک‌های خارجی در بودجه ملی در طی

۱۳ سال (۱۳۹۴-۱۳۸۲)

سال	تأمین بودجه اصلی از طریق	ارقام به میلیون دالر	درصد
۱۳۹۴	منابع داخلی	۲۲۰۱۹۸۲	٪۲۹
	کمک‌های خارجی	۵۳۱۱۴۵۷	٪۷۱
۱۳۹۳	منابع داخلی	۲۴۸۹۹۴۹	٪۳۴
	کمک‌های خارجی	۴۷۸۷۳۵۵	٪۶۶
۱۳۹۲	منابع داخلی	۲۴۸۸	٪۳۸
	کمک‌های خارجی	۴۰۷۶	٪۶۲

۱. بر مبنای استانداردهای جهانی تا سال ۲۰۰۸م هر فرد در روز کم‌تر از یک دالر درآمد داشته باشد، زیر خط فقر است؛ اما از سال ۲۰۰۸ به بعد این معیار تغییر کرده است و هر فردی که در روز کم‌تر از ۱٫۲۵ دالر درآمد داشته باشد، زیر خط فقر است.

۱۳۹۱	منابع داخلی	۱۹۰۰	٪۴۱
	کمک‌های خارجی	۲۷۴۰	٪۵۹
۱۳۹۰	منابع داخلی	۲۰۴۵	٪۴۳
	کمک‌های خارجی	۲۶۷۴	٪۵۷
۱۳۸۹	منابع داخلی	۱۴۶۶	٪۴۵
	کمک‌های خارجی	۱۸۰۰	٪۵۵
۱۳۸۸	منابع داخلی	۱۰۶۹	٪۳۹
	کمک‌های خارجی	۱۶۶۲	٪۶۱
۱۳۸۷	منابع داخلی	۹۱۹	٪۳۳
	کمک‌های خارجی	۱۹۰۰	٪۶۷
۱۳۸۶	منابع داخلی	۷۱۵	٪۳۲
	کمک‌های خارجی	۱۵۳۴	٪۶۸
۱۳۸۵	منابع داخلی	۵۳۶	٪۳۳
	کمک‌های خارجی	۱۱۰۹	٪۶۷
۱۳۸۴	منابع داخلی	۴۲۶	٪۳۲
	کمک‌های خارجی	۹۱۸	٪۶۸
۱۳۸۳	منابع داخلی	۳۰۵	٪۳۵
	کمک‌های خارجی	۵۵۹	٪۶۵
۱۳۸۲	منابع داخلی	۳۸۲	٪۲۴
	کمک‌های خارجی	۱۲۳۸	٪۷۶

منبع: توسلی غرجستانی، ۱۳۹۴، ۲۷۰ و مصوبه بودجه سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴.

با توجه به معلومات و آمار کلی‌ای که در مورد وضعیت اقتصادی، رفاه اجتماعی جامعه و کسری بالای بودجه ملی به صورت گذرا اشاره گردید، برنامه‌های «اقتصاد انتخابات» و «انتخابات اقتصادمحور» می‌بایست چالش‌های بالا را در نظر گرفته و برای میان‌مدت و بلندمدت با هدف خودکفایی ملی، تأمین کسری بودجه از منابع داخلی و نیل به رشد و توسعه اقتصادی تدوین گردد.

اشتغال و میزان مطلوبیت رفاه اقتصادی جامعه به مثابه عامل محرک دوسویه برای تشویق مردم در انتخابات و افزایش میزان مشارکت آنان از یک طرف و از سوی دیگر، تدوین برنامه‌ها توسط نامزدان و احزاب که بتوانند اعتماد مردم را از جهت اشتغال‌زایی و افزایش رفاه جلب

نمایند، ضروری به نظر می‌رسد. جامعه چه برنامه‌محور باشد و چه به صورت کتله‌ای و توده‌ای رأی دهند، داشتن برنامه‌ها و پالیسی‌هایی با رویکرد بالا می‌تواند روی افکار عمومی تأثیرگذاری قابل توجهی داشته باشد. اگر در انتخابات، برنامه‌محوری به خواسته‌های عمومی و همگانی تبدیل شود، به‌طور طبیعی، کسانی می‌توانند موفق به جلب آرای همگانی - فارغ از هر زد و بند سیاسی، منطقه‌ای، مذهبی، قومی و زبانی - گردند، که بهترین و مؤثرترین برنامه‌های اقتصادی را در زمینه‌های کاهش بیکاری، افزایش اشتغال و تدوین عملیاتی سیاست‌های اشتغال‌زایی در پیش گیرند. همان‌سان که پیش از این اشاره شد، متأسفانه به خاطر نوبودن انتخابات و مشق دموکراسی و شایسته‌سالاری در کشور ما، گرایش و تمایل به زد و بند سیاسی، قومی، منطقه‌ای و زبانی بر عامل برنامه‌محوری، تعهد و تخصص غلبه دارد و این چالش باعث می‌شود که آرای مردم به صورت فله‌ای و توده‌ای، به نفع نامزد یا نامزدان - بدون توجه به توانایی، تعهد، اراده سیاسی و داشتن برنامه کاری - به صندوق‌ها ریخته شوند.

۲. سیاست‌های پولی (Monetary policy)

پیش از این اشاره شد که سیاست‌ها و استراتژی مالی و پولی دولت‌ها و هم‌چنین ارائه برنامه‌های مبتنی بر آن، می‌تواند در میزان مشارکت مردمی در انتخابات و همراهی آنان با سیاست‌های انتخاب‌شدگان، از جمله سیاست‌ها و امتر اثری‌های اقتصادی، در فردای انتخابات تأثیر مستقیم داشته باشد. در سطور پیشین، سیاست‌های مالی و نحوه اثرگذاری آن بر انتخابات و هم‌چنین تأثیر خواسته‌ها و مطالبات اقتصادی مردم و رأی‌دهندگان بر سیاست‌های مالی و ابزار تطبیق آن، تا حدودی، روشن گردید. در این بخش، به صورت گذرا سیاست‌های پولی که به نحوی می‌توانند هم از خواسته‌ها و مطالبات رأی‌دهندگان تأثیر بپذیرند و هم بتوانند بر جهت‌دهی آنان اثرگذار باشند، اشاره خواهد شد. بخش تورم، رکود و رونق اقتصادی و اعمال سیاست‌های انبساطی و انقباضی پولی و نرخ ارز در حیطه کاکرد سیاست پولی می‌گنجد. البته سیاست‌های پولی، به‌طور معمول، توسط بانک مرکزی هر کشور انجام می‌شود و می‌تواند در کنترل حجم نقدینگی، تورم، نرخ بهره، رونق اقتصادی و اعطای تسهیلات بانکی موفق باشد.

بانک مرکزی می‌تواند اجرای سیاست پولی و اعتباری را در موارد زیر استفاده نماید: ۱- تغییر در نرخ بهره و نرخ تنزیل مجدد، ۲- تغییر موجودی در حجم گردش پول و سرمایه به وسیله عملیات بازار باز، ۳- تغییر نسبت ذخیره قانونی، ۴- تعیین و تغییر تسهیلات اعطایی بانک‌ها و ۵- صدور دستورالعمل به بانک‌ها در خصوص فعالیت در بازار سهام و اوراق بهادار. (زمانی فراهانی، ۱۳۸۵، ۳۲۱) بانک مرکزی می‌تواند از طریق استفاده از ابزارهای بالا وضعیت اقتصاد را در بخش‌های مختلف تحت تأثیر قرار داده و باعث رشد و پیشرفت اقتصادی گردد. مجموع سیاست‌های پولی فوق با هدف کنترل حجم نقدینگی، افزایش تقاضای کل و کاهش رکود اقتصادی، کاهش بیکاری و نرخ تورم به دو صورت سیاست پولی انبساطی و سیاست پولی انقباضی انجام می‌شود.

الف) سیاست پولی انبساطی: این سیاست زمانی استفاده می‌شود که اقتصاد با رکود مواجه بوده و نرخ بیکاری بالا باشد. برای مقابله با این دو پدیده، از سیاست انبساطی پولی استفاده می‌شود. به‌طور مثال: بانک مرکزی از طریق خرید اوراق قرضه از اشخاص یا دولت، باعث افزایش پایه پولی و افزایش بیش‌تر حجم پول در گردش در اقتصاد می‌شود. هم‌چنین دولت می‌تواند با سرعت‌بخشیدن به پروژه‌های انکشافی، باعث بیش‌تر شدن حجم پول در اقتصاد گردد. افزایش حجم پول باعث کاهش نرخ بهره و افزایش تقاضای کل شده، که این مهم در شرایط ظرفیت خالی در اقتصاد، ابزاری برای رسیدن به اشتغال کامل می‌باشد.

ب) سیاست پولی انقباضی: این سیاست زمانی که سطح عمومی قیمت‌ها افزایش یافته باشد، به منظور مقابله با تورم و فشار قیمت‌ها اتخاذ می‌شود. به‌طور مثال: بانک مرکزی از طریق فروش اوراق قرضه به اشخاص یا بالابردن نرخ ذخیره قانونی، حجم پول در گردش در اقتصاد را کاهش می‌دهد. کاهش حجم پول از طریق کاهش تقاضای معاملاتی، درآمد ملی و اشتغال را کاهش داده و در نتیجه جلو فشارهای تورمی را سد می‌کند.

سیاست پولی اصولاً بر نظریه مقداری پول در هر دو شکل قدیمی؛ یعنی کلاسیک‌ها از قبیل «دیوید ریکاردو»، «آلفرد مارشال»، «پیگو»، «فیشر» و «هایک» و جدید آن مثل «میلتون فریدمن»

و مکتب پولی مبتنی است (زمانی فراهانی، ۱۳۸۵، ۶۴). نوع سیاست پولی مورد استفاده اغلب انقباضی و ضد تورمی است و به صورت انبساطی تنها در شرایط کم‌اشتغالی و مواجهه اقتصاد با رکود و آن هم در کوتاه‌مدت، باعث افزایش تولید و اشتغال کل می‌شود.

از مهم‌ترین ابزارهای رایج سیاست پولی در کشورهای پیشرفته، نرخ تنزیل یا نرخ بهره بانک مرکزی است و کم‌ترین نرخ، بهره‌ای است که به بانک مرکزی برای تنزیل بروات درجه اول به کار می‌گیرد و شاخص تغییرات سایر نرخ بهره‌ها می‌باشد، که این مقوله در کشورهای رو به انکشاف البته چندان نقشی به عهده ندارد.

به جز استفاده از ابزار رایج سیاست پولی، بانک مرکزی هم‌چنین از ابزارهایی نظیر ایجاد سقف برای تخصیص اعتبارات بخش‌های مختلف تولیدی و تعیین سهم آن‌ها از کل اعتبارات، تعیین حداقل ذخیره قانونی، الزام بانک‌ها به نگهداری نسبت معینی از دارایی‌های آنی نسبت به بدهی‌های دیداری، تعیین نرخ کارمزد انجام عملیات بانکی، تعیین نوع معاملات و قراردادهای مجاز برای بانک‌ها استفاده می‌کند.

ارتباط سیاست‌های مالی و پولی

سیاست‌های مالی و پولی ارتباط نزدیکی و اثرگذار پررنگ دارند. این موضوع به‌طور معمول در بحث تعادل عمومی در اقتصاد بحث می‌شود. ارتباط سیاست‌های پولی و مالی و تعیین تعادل عمومی به کمک ابزار آی اس - ال ام (IS-LM) انجام می‌گیرد. IS نشان‌دهنده ترکیب‌های مختلف درآمد ملی و نرخ بهره است که بازار کالا و خدمات را در تعادل نگه می‌دارند و LM ترکیب‌های مختلف درآمد ملی و نرخ بهره است که تعادل بازار پول را حفظ می‌کنند. سیاست مالی باعث جابه‌جایی اولیه منحنی IS و سیاست پولی باعث جابه‌جایی اولیه منحنی LM می‌گردد. از سوی دیگر، سیاست‌های انبساطی باعث انتقال IS و LM به سمت راست و افزایشی و سیاست‌های انقباضی باعث انتقال آن‌ها به سمت چپ و کاهشی می‌گردند.

نقش سیاست‌های پولی بر انتخابات

سیاست‌های پولی، به دلیل ویژگی اثرگذاری فوری و کوتاه‌مدت- چه در بُعد انبساطی با هدف خارج کردن اقتصاد از رکود و کاهش نرخ بیکاری به خاطر تزریق و افزایش حجم پول در بخش اقتصادی و چه در بُعد انقباضی با هدف مهار تورم و سطح قیمت‌ها- تأثیر مستقیم بر روی افکار عمومی و به‌خصوص رأی‌دهندگان خواهند داشت. هرچند سیاست‌های پولی در میان‌مدت و بلندمدت نیز تأثیرگذاری خود را بر اقتصاد دارند؛ اما در بسیاری موارد، این پیش‌بینی‌ها، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، به دلایلی منطبق با واقع نخواهند بود. بسیاری از مطالعات در کشورهای مختلف نشان داده‌اند که حکومت‌های مستقر در چپ و راست هنگامی که اقتصاد سالم و در وضعیت مطلوب است، دوباره انتخاب می‌شوند. هم‌چنین انطباق مدل‌های آماری با سلسله‌انتخابات مختلف و با روندهایی که در نظرسنجی‌های ماهانه به‌دست می‌آیند، اطلاعات مفیدی را در مورد ارتباط میان اقتصاد و محبوبیت حکومت ارائه می‌کنند (ریچاردرز، ۲۸۳، ۱۳۹۰).

دو متغیر مهم و تأثیرگذار بر شکل‌گیری و جهت‌دهی افکار عمومی برای حضور در پای صندوق‌های رأی و افزایش و کاهش میزان مشارکت مردم، تورم و بیکاری است. این دو پدیده با زندگی روزمره مردم عجین شده و می‌توانند به صورت مستقیم و بدون کدام منطبق و استدلالی، آن را با جان و روان خویش لمس نمایند؛ بنابراین، دولت‌های حاکم می‌توانند با اتخاذ سیاست‌های انقباضی و انبساطی پولی مناسب، میزان تورم و سطح عمومی قیمت‌ها را در سال‌های منتهی به انتخابات یا در آستانه انتخابات و مراجعه به افکار عمومی، کنترل نمایند. هم‌چنین می‌توانند از طریق اتخاذ سیاست‌های اقتصادی اشتغال‌زا، میزان نرخ بیکاری را کاهش داده و از این طریق، روی افکار عمومی تأثیر گذاشته و موجب جلب اعتماد به حزب و گروه حاکم گردند.

نامزدان و احزاب خارج از دولت نیز می‌توانند با نقد علمی و واکاوی عملکرد ضعیف حکومت و حاکمان، در بخش سیاست‌های پولی؛ از قبیل وجود تورم و فشار افزایش قیمت‌ها بر سطح زندگی مردم، کاهش قدرت خرید، افزایش نرخ بیکاری و عدم موفقیت سیاست‌های

اقتصادی دولت، میزان محبوبیت و جلب اعتماد مردم را از طریق ارائه برنامه‌ها و راهکارهای اقتصادی؛ به‌ویژه در حوزه سیاست پولی، در سه سطح کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت، به‌دست آورند. البته در این قسمت وجود داشتن برنامه‌های عملیاتی و منطبق با شرایط و واقعیت موجود اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی لازم است؛ زیرا ارائه برنامه‌های بلندپروازانه و به‌دور از واقعیت موجود با تزریق آیدیای مطلوب و آرمانی، جدیت نامزدان یا احزاب خواستار به‌قدرت‌رسیدن را با پرسش روبه‌رو نموده و هم‌چنین در فردای انتخابات که نمی‌توانند به شعارهای زمان انتخابات عمل نمایند، باعث سلب اعتماد افکار عمومی گردیده و ممکن است در انتخابات آینده اعتماد مردم را از دست بدهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انتخابات یک امر جمعی و سیاسی است که بسیاری از متغیرها بر آن اثرگذار است. از سوی دیگر، اقتصاد و سیاست‌های مالی و پولی جدا از موضوع سیاسی نبوده و می‌توانند نقش برجسته‌ای بر آن داشته باشند. اصولاً جهت‌دهی افکار عمومی و جلب «اعتماد» مردم یا تغییر آن، از طریق مؤلفه‌های عینی که با زندگی روزمره مردم عجین شده است، سریع و با کم‌ترین هزینه ممکن اتفاق می‌افتد. یکی از عناصر که با زندگی روزمره مردم به‌صورت مستقیم ارتباط دارد، امور اقتصادی و اجرای سیاست‌هایی است که با موضوعات انفلاسیون، ایجاد اشتغال، بیکاری و افزایش رفاه جامعه مرتبط است. از سوی دیگر، موضوعات اقتصادی فوق، سیاست‌مداران، دولت‌مردان و سایر نامزدها را وادار می‌سازند که پیرامون این موضوعات مهم برنامه و پلان مشخص خود را با مردم شریک سازند. این کنش و واکنش، یک رابطه تنگاتنگ و مستقیم میان بخش‌های اقتصادی؛ به‌ویژه سیاست‌های مالی و پولی، با فرایند انتخابات ایجاد می‌نماید و گاهی از این تعامل دوسویه به نام «اقتصاد سیاسی» نیز نام برده می‌شود.

نامزدان و احزابی در جلب نظر مثبت مردم در زمان رأی‌دهی و پس از آن موفق خواهند بود، که دارای استراتژی و راهکارهای مشخص و عملیاتی اقتصادی، که باعث رشد و پیشرفت اقتصاد کشور؛ از قبیل ایجاد اشتغال، کاهش نرخ بیکاری، کاهش تورم و ثبات‌سازی آن در

منابع

۱. احمدی، علی محمد، سیاست‌های مالی دولت، انتخابات و ترجیحات مردم، مجموعه مقالات ارائه شده در همایش اقتصاد و انتخابات، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۹.
۲. برانسون، ویلیام اچ، ثوری و سیاست‌های اقتصاد کلان، ترجمه عباس شاکری، ۱۳۸۸، تهران، نشر نی.
۳. توانایان فرد، حسن، فرهنگ تشریحی اقتصاد، ۱۳۸۶، تهران، نشر الکترونیکی و اطلاع‌رسانی جهان‌رایانه.
۴. توسلی غرجستانی، محمد، اقتصاد افغانستان، ۱۳۹۴، کابل، انتشارات فرهنگ.
۵. دهشیار، حسین، نقش اقتصاد در انتخابات آمریکا، ۱۳۹۱، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه. <http://fa.cmess.ir>
۶. رُز، ریچارد، دایره‌المعارف بین‌المللی انتخابات، ترجمه محمدتقی دلفروز، ۱۳۹۰، تهران، نشر میزان.
۷. زمانی فراهانی، مجتبی، پول، ارز و بانکداری، ۱۳۸۵، تهران، انتشارات ترمه.
۸. فرجی، یوسف، اقتصاد کلان (۱)، ۱۳۸۸، تهران، انتشارات کویر.
۹. مصوبه بودجه ملی سال ۱۳۹۳.
۱۰. مصوبه بودجه ملی سال ۱۳۹۴.

میان‌مدت و درازمدت، افزایش نرخ تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه گردد، باشند.

هرچند تا کنون بسیاری از مقولات فوق در کشور ما نهادینه نشده و بخش بزرگی از مردم بر مبنای غیر از شاخص‌های بالا به نامزدان مستقل و یا نامزدان احزاب مورد نظر به صورت توده‌ای رأی می‌دهند؛ اما با گذشت زمان و نهادینه شدن دموکراسی - هرچند به صورت آهسته - ذوق و سلیقه مردم؛ به خصوص قشر تحصیل کرده و شهری، به سمت نامزدان و کاندیداهایی متوجه می‌شوند که دارای برنامه و استراتژی در زمینه‌های زیرساخت‌های اقتصادی، امور مالی، آموزشی و فرهنگی، سیاسی و تعامل منطقی با دنیای خارج باشند. با توجه به این که بیش از ۵۴ درصد جمعیت ۳۱ میلیونی کشور زیر ۲۴ سال سن دارند، در آینده‌ای نه چندان دور، پیش‌بینی می‌شود که احزاب، گروه‌ها و نامزدانی موفق به جلب اعتماد مردم؛ به خصوص قشر جوان و تحصیل کرده، خواهند شد که در زمینه‌های بالا حرف و پیامی منسجم و منطقی برای گفتن داشته باشند و بتوانند زمینه اقناع آنان را فراهم نمایند.